



۲۰۱۹/۱۰/۰۱

محمد هاشم میوندوال

# عقیده و دین، دین و عقیده

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

شهید محمد هاشم میوندوال، این اثر ارزشمند و پر محتوا "عقیده و دین، - دین و عقیده" را وقتی نوشته بودند که وطن عزیز ما افغانستان بسوی چنان بحرانیهای عظیم تاریخی پیش میرفت، که تنها صاحب نظری به بصیرت ایشان عواقب خطرناک آن هرج مرج هارا درک و پیشبینی کرده میتوانستند. این متفکر و مبارز بزرگ، با درک وظیفه عقیدتی و ملی خود حزب دیموکرات مترقی را پایه گذاری و تشکیل نمود. تا از ارزش های دینی و عنعنوی و استقلال ملی کشور دفاع نماید. شهید میوندوال با روش های واقعینانه و علمی، خطابه های جذاب و دل نشین تعداد زیاد روشن فکران طراز اول میهن را بدور خود جذب نموده و یک نهضت مترقی و استوار بر حقایق ملی را بوجود آوردند .



درین فرصت، امپریالیزم خون آشام شوروی، مبارزه شهید میوندوال را سد محکمی در مقابل نقشه های استعماری خود تلقی نموده و دستگاه شیطانی ک.ج.ب. بمقابل این فرزند صادق و فداکار افغان به تبلیغات سو و تخریب کاری آغاز نمود، و سرانجام ایشانرا توسط عمال داخلی خود زیر شکنجه های وحشیانه و جانگداز به شهادت رسانیدند.

این رساله گرانبها را بناغلی "دهزاد" در سال ۱۳۵۹، در جریان جهاد مردم افغانستان بمقابل اشغالگران شوروی نشر نموده بود، که نظر به واقعیت های جاری آن زمان به نشر نمودن آن ضرورت احساس میگردید .

متأسفانه فاجعه خونین هنوز هم در کشور عزیز ما افغانستان که اضافتر از سه دهه قبل، با کودتای گروه های خلق و پرچم آغاز گردیده بود ادامه داشته و مردم ستم کشیده ما هنوز هم به آزمون بزرگ تاریخ مواجه میباشند، که چگونه کشتی خود را ازین گردابهای طوفانی زمان به ساحل نجات بکشند. واضح است که برای رسیدن به چنین هدف ملت ها به افکار و رهنمایی بزرگان و دانشمندان اصیل میهن خود نیاز دارند تا آنها را در چنین آزمونهایی ملی مددگاری نمایند. متفکر و مبارز بزرگ سرزمین ما شهید میوندوال، اکنون در میان ما نیست لکن میتوانیم که آثار و افکار فوق العاده ارزش مند شان را در امر مبارزه ملی کنونی مشعل راه قرار داده، و به توکل به خداوند بزرگ درین جنگ رهایی بخش پیروز گردیم.

این اثر را بعد از سالها در بین کتابهایم درین اواخر دیدم، و تصمیم گرفتم که باید درین موقع سرنوشت ساز آنرا به توجه هموطنان شریف خود برسانم تا از فضایل آن الهام گرفته و در امر پیکار ملی ازان مستفیض گردند، لذا اینک آنرا برای نشر حاضر نمودم.

در خاتمه، به روح پاک شهید محمد هاشم میوندوال صاحب، درود و تحیات فرستاده، و از خداوند متعال استدعا مینمایم که از برکت شهادت این قهرمان راستین ملی و دگر شهدای راه حق بالای سرزمین بلا کشیده و مردم مستضعف افغانستان رحم نموده در آنجا یک حکومتی را برقرار سازد که از حق، عدالت اسلامی و انصاف پیروی نماید.

م. رقیب جدی سال، ۱۳۸۹

#### پیشگفتار

رساله حاضر اثر شهید محمد هاشم میوندوال است. مردیکه قهرمانانه سر در راه ارمانهای والای انسانی خود گذاشت. کسیکه استعمارگران متجاوز با همدستی مشتی مزدور خود فرخته شان، او را در امر جهاد و مقاومت کبیر ملی به مثابه یک مهره اساسی تشخیص نموده، برای هموار سازی مسیر تجاوز کنونی خود بر میهن عزیز ما با نیرنگ و خیانت، و زیر شکنجه های سبعانه جانگداز به شهادت رسانیدند.

اثر کنونی یکی از اصول اساسی مثنی سیاسی این مبارز کبیر است، که میتوان آنرا یکی از مبانی فلسفه دیموکراسی مترقی منحیث یک روش جدید در فلسفه اجتماعی خواند.

این فلسفه با احترام و اعتقاد استوار به دین مقدس اسلام و سنن پر افتخار ملی ما، و بخاطر تحکیم مبانی حقیقی آزادی و استقلال ملی، استقرار اراده ملی و سلطه عامه، تامین عدالت اقتصادی و اجتماعی، راه جدیدی را موافق با عمیقترین ارزشها و مقدسات ملی در جهت اعتلا و شگوفانی وطن عزیز ما افغانستان، و استخلاص انسان میهن ما از قید حوایج مادی و رهبویی او در مسیر کمال انسانیت و اسلامیت، تنها و تنها با اتکا به نیروی بازو و دماغ و ایمان مردان و زنان با شهامت کشور خود ما جستجو میکند.

مطالعه این اثر در شرایط کنونی که کشور عزیز ما معرض انقیاد و تجاوز بی شرمانه اشغالگران شوروی قرار گرفته مشعلیست فرا راه مجاهدین و مبارزین آزادیخواه تا در امر جهاد مقدس شان جز به رضای ایزد متعال نیندیشند و دل و دماغ خود را فقط به رضای پروردگار منعم سازند، زیرا غیر ازین، دگر هیچ معیاری را اعتباری نیست، تنها

مجاهدت و مبارزه بخاطر رضای ایزد پروردگار است، که انسان را مستغنی و منزّه از خواهشات فانی و لذات آنی، که منبع انحراف و هراس است میسازد و طلب این رضا است که ما را شهامت بی پایان و رشادت بی نظیر می بخشد و افق پیروزی را با ما قرین میگرداند. "دهزاد" سال ۱۳۵۹

## عقیده و دین، دین و عقیده

گفته بودیم که یکی از اساسات مفکوره ما دیانت و اسلامیت است. چرا باید صاحب عقیده و ایمان باشیم؟ بعضی ها میگویند این سؤال نهایت بی خردانه است، چگونه میتوان بدون عقیده و ایمان باشیم؟

عده هستند که میگویند هیچ حرکت سیاسی در افغانستان پیشرفت نمیکند، تا بادین راه آشتی نپوید و بلکه پیشتر میروند و میگویند اگر میخواهید موفق باشید از دین حرف بزنید و آیت و حدیث بخوانید و به دین تظاهر کنید و از بی دینی احتراز کنید، تا مردم بدور شما جمع شوند.

ما ازین دسته مردم نیستیم، ما دین را بخاطر عوامفریبی احترام نمی کنیم، ما میخواهیم به مردم بفهمانیم که در امور اجتماعی صاحب عقاید مشخص و معین هستیم، و میخواهیم مردم را از روی عقایدی که داریم بخود متوجه بسازیم، چگونه میتوانیم که به عقاید خود مردم را دعوت کنیم، در حالیکه تظاهر کنیم به آنچه که به آن خدا ناخواسته در حقیقت معترف نباشیم؟ مردمان دیگری خواهند گفت که به دین معتقد نباشید ولی عدم اعتقاد خود را واضح نسازید، و در برابر آن بیطرف باشید.

ما اینرا نیز عوامفریبی میدانیم و خود را ازین صنف حساب نمیکنیم، اما به آنچه عقیده داریم میخواهیم آنرا با تمام کوشش خود طرفداری کنیم، و میخواهیم به آن شناخته شویم ما به اصول دیموکراسی مترقی معتقد هستیم، لذا ما به دین و عقیده و عقیده و دین معترف هستیم، چرا؟ ما میگوییم که باید برای ملک و ملت خدمت کنیم، ملک و ملت بر ما حق دارد، باید حق آنرا ادا کنیم، باید سعی نماییم که کشور بیچاره ما به جایی برسد، باید کوشش کنیم که مردم بیچاره ما آسوده و مرفه شوند. این سعی ما باید صادقانه باشد. درین سعی افراد وطن خود را دعوت کنیم، با ما همکاری و مددگار شوند. ما آنچه برای مردم خود میخواهیم، باید خود به آن عمل پیرا باشیم. از بدی و گناه و خیانت و تقلب و فریبکاری پرهیزیم، به نیکی و از خود گذری و فداکاری و ایثار بگراییم و همه مصالح خود را قربان کنیم. همچنان همه منافع خود را قربان کنیم، و همه هستی خود را قربان کنیم. از هیچ چیز اندیشه نداشته باشیم، هر گونه ناجوانمردی ها، ظلم ها و جبر و توییح و سرزنش و زنجیر و زندان و مرگ را با پیشانی باز و افتخار قبول کنیم، برای چه؟ برای آنکه یک عقیده داریم، یک مسلک داریم، یک هدف داریم و در راه حصول آن برای هرگونه فداکاری و قربانی حاضر هستیم، برای چه؟ برای اینکه وطن بر ما حق دارد، مردم بر ما حق دارند ما یک وظیفه تاریخی داریم که برای وطن و مردم خود خدمت کنیم، و اگر این حق را ادا نکنیم قرضدار خواهیم ماند، و شرمنده و سرافکنده خواهیم بود. باید وظیفه خود را به صداقت انجام دهیم، با فداکاری و ایثار انجام دهیم، و به صورت خستگی نا پذیر انجام دهیم و به یک عقیده راسخ انجام دهیم. اما در مقابل پاداش ما چیست؟ آیا پاداش ما اینست که سرافکنده نمیباشیم؟ اینست که مردم خواهند گفت که ما به عقیده پابند بوده ایم؟ اینست که وطنداران از ما راضی خواهند بود؟ ملت از ما خوش خواهد

بود؟ ولي آيا چقدر از اشخاصيكه فكر ميشود افتخارات دارند و ملت ها از آنها راضي مي باشند، حقيقتا وطن خواه و ملت خواه بودند؟ و خود خواه و جا طلب نبوده اند؟

آيا چقدر از اشخاصيكه حقيقتا بخاطر وطن و ملت جان سپردند، بخاطر ملت و وطن باقي مانده اند، ويا نامي ازيشان برده شده است؟ اشخاص زيادي خادم وطن ملت ويا يك مسلک بوده اند و جان خود را فدا کرده اند، ولي گمنام مانده اند ويا اينکه ارباب اقتدار ايشان را مانع حرص و آز خود دانسته و آنها را از بين برده اند. ميگويند وظيف ملي را بايد بخاطر عزت و افتخار اولاد خود انجام دهيم، ولي چگونه ميتوان اطمينان کرد که اين فرزندان نام پدران خود را حفظ خواهند کرد و قابل آن خواهند بود که بنام پدر ياد شوند؟ ميگويند خدمات خود را بايد بخاطر رضای يك نفر بزرگ خود يا پيشوای مسلکي خود انجام دهيم. اولاً چه ميدانيم که آنچه اين پيشوا انجام بدهد همه درست است؟ و باز آيا ميشود که رضائيت او را به صداقت و جان نثاري حاصل کرد؟ آيا همه اشخاصيكه رضائيت چنين پيشوا را حاصل کرده اند در نزد او مقرب مانده اند؟ آيا همه آنها اشخاص امين و صادق و درستکار و صاحب عقیده بوده اند؟ و اگر چنين باشد آيا با لآخره هدف تمام اين جان نثاري پرستش يك شخص مثل خود نيست؟ آيا او چه حق دارد ويا چه قدرتي در چنين پيشوا نهفته است که بر همه شعور و ملکات و شرايين و دل و دماغ ما حاکم باشد؟ و ما همه چيز خود را برای او بخواهيم و به اشاره او و کسب رضائيت او خود را قربان کنيم؟

نه همه اينها اساسات نا پيداري هستند هر گونه معبودي که برای بشریت بتراشيد، خواه آن پيروي از يك پيشوای ژني باشد، خواه پيروي از يك پيشوای نظامي باشد، خواه پيروي از بعضي اصطلاحات سمبوليك باشد و مردم را به نام سرزمين اجداد ديانت ويا مسلک مقدس به يکطرف بکشاند، همه آن در حقيقت يك نوع اسارت و بردگي فكري و روي است که انسان را در لباس افتخار ظاهري قبول ميکند. صحيح است که همه اين نيکويي، امانت کاري فدويت بوطن علاقه و محبت و خدمت به هموطن، عشق و محبت به هموطن، عشق و محبت به ملت، نوع دوستي و بشريت دوستي، خدمت خلق و نيکوکاري به مردم، نجات مظلوم، دفع ظالم، حفظ کرامت بشري، تامين عدالت و مساوات و برادري و برابري بايد به اساس يك عقیده و ايمان راسخ باشد، که اين عقیده و ايمان راسخ منبع و مبدا خير و نيکويي و راست کاري باشد. به اساس چنين عقیده است که انسان به کردار نيک، گفتار نيک و پندار نيک ميپردازد. همين ايمان و همين مبدا نيکويي است، که انسان را به عقیده اينکه يك شخصيت مفيد اجتماع و يك شخصيت فداکار باشد، و صاحب عقیده و مرام نيک باشد رهنمايي ميکند.

مفکوره اجتماعي کومک به همنوع، مجادله برای خير و بهبود، دفع شر و مفاسد که انسان را به سرحد فداکاري ميرساند، به اساس يك ايمان و عقیده باطني رهنمايي ميشود اين ايمان و عقیده اجتماعي را به وجود مي آورد. مثلاً ما يك عقیده اجتماعي داريم که برای جامعه خود و خير و بهبود آن در سايه ديانت مطابق به اساس مليت به ديموکراسي و عدالت اقتصادي ويا ديموکراسي مترقي معتقد هستيم. و همچنان بودند و هستند جميعت های که در تاريخ گذشته و موجوده ملل روی مرام و هدف معين اجتماعي خود استادگي داشته و برای آن فداکاري و قرباني را متحمل شده اند. چرا آنها چنين کرده اند؟  
برای اينکه يك عقیده داشته اند.

بشریت از ابتدا تا امروز برای هر مرامیکه مجادله ميکند، و قرباني هائيکه تا کنون داده است قسمت اعظم و تقريباً قسمت کلي آن در راه حفظ و دفاع از عقیده ويا نشر و تبليغ يك عقیده بوده است.

پس وقتیکه برای یک مبارزه اجتماعی ملی، برای خدمت گذاری به قوم و ملت و وطن و برای حصول یک قناعت معنوی وجود یک عقیده ضروری است، ضروری ترین عقیده و واقعی ترین آنها کدام است؟ بدیهیست که واقعی ترین عقیده همان است که به فطرت بشری نزدیک باشد، و انسان همه اعمال و گفتار و پندار خود را به آن تسلیم بداند و بفهمد که در برابر جانبازی و خود گذری، به چنان مکافات و پاداشی رسیدنیست که همپایه ندارد، و این پاداش البته پاداش معنوی که لذت و افتخار آن دایمی است.

این کدام پاداش است که در راه قربانی مجنونانه برای هدف خود انسان آنرا حاصل میکند؟ این کدام پاداش است که در راه خدمت به وطن و ملت به انسان میسر میگردد؟ این کدام پاداش است که برای شهید قوم و ملت میرسد؟ آیا این رضائیت هموطنان است؟

نه خیر! چونکه هر کسی برای وطن خود خدمت میکند، یکعده هموطنان به طرز و روش او ایراد داشته و آنرا جایز و معقول و مفید نمیدانند. این پاداش رضائیت یک شخص ویا یک پیشوا است؟ ولی رضائیت او که تابع احساسات، تفکرات و تمایلات بشری خود اوست، و از اشتباه عاری نیست، آیا معنای پرستش او را ندارد؟ و میتواند یک انسان عالی همت را قانع بسازد، که وطن پرستی و یا ملت پرستی و یا مسلک پرستی او محض برای حصول مسرت یک انسان مثل خود اوست؟

این پاداش، گذاشتن نام در تاریخ است؟ ولی از چقدر مردمیکه در تاریخ نام خود را ثبت کرده اند حقیقتاً در حافضه مردم باقی مانده اند و در جزء اوراق فراموش شده نرفته اند؟ شما از شخصیت های بزرگی که برای یک جامعه خدمت کرده اند چند تا را میشناسید؟ و از خدمات آنها کدام یک را بیاد دارید؟ و هم آیا این قناعت آخری برای شخصیکه هستی و زندگی خود را قربان کرده است داده میتوانید؟ آیا او که از بین ما رفته است میتواند بعد از مرگ ببیند که به یاد و بودش چه مجسمه ها بر پا کرده اند که از آن راضی و قانع گردد؟

نه خیر همه عقیده نیکویی و فضیلت و ارتکاب خیر و خدمت گذاری به خلق و احترام عقیده و فداکاری در راه آن باید برای حصول یک رضائیت اعلا و مقدسی باشد که با سیر زمان از بین نرود، که تابع حب و بغض نباشد، که تحت تاثیر موافق و مخالف واقع نگردد، که تابع تاثیرات زمان و مکان نباشد، و در زندگی و مرگ و بعد از مرگ تاثیر آن برای انسان یکسان باشد. این رضای واقعی و ابدی و این رضای بزرگ که برای حصول آن انسان اگر همه چیز خود را قربان کند هنوز هم کم است، رضای مقدس ایزد آفریدگار است که بالا ترین همه قناعت ها و همه تلاش ها و همه جستجوها است.

پس ما که میخواهیم برای وطن خود قربان شویم، برای ملت خود خدمت کنیم برای عدالت و مساوات جان نثاری کنیم، از ظلم و تجاوز و دستبرد به مال ملت و مردم بپرهیزیم و بشر دوستی و نوع دوستی و ملت دوستی و از خود گذری و اعتراف حق دیگران و تسلیم حق دیگران بپردازیم برای آنست که درین کار و مرام مقدس، رضای ایزد آفریدگار را حاصل کنیم، و در برابر حصول آن همه شکنجه ها رنجها و عقوبت های جسمی و روحی را تحمل کنیم، میدانیم که پاداش ما یک پاداش دایمی و ابدی و جاویدان است و میدانیم که از طرف آن ذات آفریدگار که ما را آفریده است این وظیفه و وجبیه و راز هستی ما است، که نیکو کار باشیم و برای نیکی و مقابله با بدی مجادله کنیم، و اگر به این وظیفه نپردازیم، نزد آفریدگار خود خجل و شرمنده مانده و در الم و عذاب روحی دایمی خواهیم ماند، و این عذاب است که به بارگاه خداوندی از آن پناه میجوئیم.

پس مرام و خدمت‌گذاری ما و انهماک ما به آن به اساس عقیده است و اساس همه عقاید ما عقیده به خداوند است، چون عقیده به خداوند موجب دیانت است، پس ما به دین عقیده داریم، دین نه تنها عقیده‌ما را در باره خداوند راسخ میگرداند بلکه راه و روش زندگی عادلانه و وطنخواهانه و ملت‌پرورانه و نوع‌دوستانه را نیز به ما یاد میدهد، و درین راه برای ما قوت معنوی میدهد.

ما در آغاز عنوان داریم که دین و عقیده! مطلب ما این بود که هیچ مسلکی پیروان خود را بدون اظهار این دلیل که آنها باید صاحب عقیده باشند به عقیده خود دعوت نمیکند لذا وقتی که انسان صاحب یک عقیده باشد، باید به این عقیده یک قدسیت قایل باشد و وقتی که به عقیده قدسیت قایل..... بود صحیح اینست که به یک عقیده دینی استوار باشد، دین برای یک عقیده اجتماعی ضرور است و اگر عقیده اجتماعی بدون دین و بدون نظر داشتن رضای ایزدی پیش می‌رود یک سعی بی‌مجر است که یک هدف قدسی ندارد و دستخوش هوس می‌گردد و بلکه هوس می‌باشد، پس عقیده و دین یا دین و عقیده هر دو با هم متمم و مکمل اند، و یکی بدون دیگر مفهوم ندارد. انهماک به دین عقاید اجتماعی را از بغض و تعصب مبرا می‌سازد، و به آن یک جهان بینی و وسعت نظر می‌بخشد.

ازین جهت است که ما از روی یک واقعیت، دین را پشتوانه لاینفک و لایتغیر عقاید خود قبول می‌کنیم، و دیانت اسلامی را به حیث رهنمای خود در عقیده به خدا، در معاملات به خلق و در اخلاق فردی و اجتماعی میدانیم.

هستند کسانی که عقیده به دین را ارتجاع میدانند، آیا عقیده به دین یک فکر ارتجاعي است یا مترقی؟ قبل از دین مردم به شرک و لادینی و الحاد و خرافات می‌پرداختند. آیا اگر ما مردم را پس به راهای قبل از دین می‌بریم، خود ما یک حرکت ارتجاعي را سبب نمیشویم؟ همچنان هستند کسانی که دین را زاده او هام و خرافات و خوف و ترس بشری میدانند. ما دین را یک پشتوانه روحی و معنوی میدانیم، که انسان را از هر خوف و قید آزاد می‌سازد، انسان را بنده خدا می‌سازد، که به لطف او از همه چیز و از هر چه رنگ تعلق بپذیرد آزاد میماند و از هیچ چیز و از هیچ کس جز ذات مقدس او نمی‌ترسد و به ذات پاک او نیز امید لطف و کرم می‌داشته باشد.

مردم دیگری هستند که به دین و تعلیمات و مقررات آن انگشت ایراد می‌گذارند، و آنرا تابع عوامل جغرافیایی و یا علم النفسی دانسته جهان شمولی آنرا رد میکنند. ما معتقد هستیم که وقتی که به دین خدایی ایمان آوردیم، تعلیمات و مقررات آنرا نیز همچنان قبول داریم. و آنهایی که حتی به طرفداری از دین به تعلیمات و مقررات آن فلسفه‌های صحی، تربیوی و یا اخلاقی می‌تراشند تا از دین تائید کرده باشند سعی شانرا بی‌ضرورت میدانیم. چونکه اگر عقیده و ایمان راسخ است خود آن دلیل کافیست که تعلیمات دینی را بپذیریم. ما به دین اسلام گرویده هستیم. دین اسلام آخرترین و کاملترین ادیان است، که پرستش خدای یگانه، خدمت به خلق و راستی و درست کاری و اخلاق نیک اساس آن است.

اساس دین اسلام اعتراف به خدا و وحدانیت او و تیرا از شرک است. قرآن کریم کتاب مسلمانان است ما به فصاحت و قدرت کلام و بلاغتی که در قرآن کریم می‌بینیم، و لذتی که از قرائت و سمع آن می‌یابیم معتقدیم که این کلام آسمانی است، و کسی مثل آنرا آورده نمیتواند. پیغمبر اسلام را از حیث وظیفه و شخصیت و اخلاق و زندگی و مجاهدت او بر گزیده خدا و یک مثال درخشان کمال آدمیت و انسانیت و مجاهدت در راه حق و عدالت می‌شناسیم.

یک عده مردم به تعلیمات و مقررات دین ایراد خواهند داشت که با زندگی عصر ما مساعد است. ولی اصلا اسلام دینی است که انسان را برای زندگانی عصری و مترقی و پیروی از عقل سلیم مساعد و آماده می‌سازد. درست است که یک عده مردم همواره از عقاید پاک مؤمنین در باره دین استفاده کرده و دین را در انحصار خود نگهداشته اند، و



مثلا در جهان عیسویت تا دیري ترجمه انجیل را از لاتین جواز نمیدادند، چون علوم عصري دروازه انتقاد و تفکر را برای مؤمنین باز میکرد، از نشر آن جلوگیری میکردند. ولی دین اسلام مخالف سانسور فکري است، بلکه عقل سلیم و اجماع امت را در امور علمی و اجتماعی راهنما قرار میدهد. چونکه هر قدر بشریت در علم و اجتماع پیشرفت کند به همان اندازه به عظمت ایزدي و عظمت اعتقاد به خداوند پی میرسد.

همچنان، هستند کسانی که از دین به ظواهر امر ملتفت گردیده و دینداری را در تقشف و سخت گیری در احتساب میدانند ما معتقد هستیم که اوامر و تعلیمات دینی از فرایض تا محرمات، همه مدارجی است که ما را به یک انضباط و دسیلین معنوي ورزیده میسازد، و چون مطلب دران نزدیکی به خداوند و کسب رضای او میباشد لهذا بنده را به خداوند نزدیک میگرداند. ولی چون بنده عاجز است و خداوند بزرگ و کریم است، فرو گذاشت و خطا و ناتوانی بنده نیز با انابت و پشیمانی بنده امید او را به کرم ایزدي فروزان میدارد. و لذا مؤمن معتقد به خدا در هیچ احوالی از خداوند غافل نمیشد.

اساس دین عقیده به خداوند و در امور اجتماعی و مبارزات ملی و وطنی به خاطر رضای او از همه چیز گذشتن است، چونکه این کوشش را طوری به عمل می آوریم که میدانیم که خواسته خداوند همین است، لهذا در همه مبارزات و اعمال خود، سعی و تلاش خود، پندار و گفتار خود خداوند را حاضر و ناظر میدانیم و طوری کوشش میکنیم، که مطابق رضای او باشد نه مطابق تمایلات حسی خود ما.

اینست علت و اساس مفکوره ما در باره عقیده و دیانت و اسلام. کسانی که بخاطر خداوند برای مملکت و قوم خدمت میکنند به هیچ دیده بان و پاسبانی ضرورت ندارند، که از آنها مراقبت کند، به رهنمایی ضرورت ندارند که آنها را رهنمایی کند، به مشوقی ضرورت ندارند که آنها را تشجیع کند. خود شان به شوق و عشق درونی خداجویی در راه حصول رضای او که بالا ترین همه قناعت هاست همه منظورات مادی و دنیوی را از رتبه و جایداد و افتخارات فراموش میکنند، و ذات پاک او و رضائیت او و مشیت ایزدي را در نظر میداشته باشند. بنده عشق او میباشند و از هر دو جهان آزادی کمایی میکنند، و با یک روح و عشق زنده شاد کام می زیند و برای ملک و وطن و قوم خود و بندگان خدا خدمت میکنند. و اگر این عقیده موجود نباشد، عقاید دگر این رتبه را ندارند، که برای آن یک دقیقه از حیات خود را وقف کرد. در فقدان عقیده دینی زندگی انسانها مانند زندگی گله حیوانات خواهد بود که هیچ یک از آنها ملتفت حال دیگر نبوده و اگر ملتفت هم باشند ارتباط آنها شکل و مناسبات اکل و ماکول و زور آور و کمزور را میداشته باشد که هیچ قدسیت مطلب و مطلوب دران موجود نخواهد بود، جز پهناوری زور و منطق قدرت که خدمت برای آن یک بردگی و استثمار خواهد بود و بس.

پس برای خدمات وطنی و بشري باید صاحب عقیده و ایمان بود، تا قدسیت خدمات خود را بفهمیم و بدانیم که با بی عقیدگی کار ما نه مامول دارد و نه مفهوم، ما از بی عقیدگی فرار میکنیم، و به عقیده اسلامی پناه میبریم و به آن وفادار میباشیم. بعضی دین را حربه تکفیر میسازند. نزد ما دین اسلام چراغ ایمان است که روشنی باطن، و روشنی راه و روشنی دل و دیده را سبب میشود و دنیای ما را دنیای محبت و برادری و مساوات میسازد.



عقیده و دین، دین و عقیده

[h\\_maiwandwal\\_۱۲۰\\_aqida\\_wa\\_din.pdf](#)